



«مصیبت میل به خصوصی سازی»

گفتگویی با **دکتر حسن سبحانی** استاد اقتصاد دانشگاه تهران، در تصویب قانون خصوصی سازی

بیش از ۳۰ سال است که از اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری در اقتصاد ایران می‌گذرد و نزدیک به دو دهه است نام‌های فهرست‌شده در نوبت واگذاری، به بخش خصوصی یا شبه‌دولتی واگذار شده‌اند. با گذشت این سال‌ها، صنایع بزرگی مانند پتروشیمی‌ها و فولادی‌ها حاضر به ایفای تکلیف ارزی خود در برابر دولت نیستند و در میان بنگاه‌های تولیدی واگذار شده، از سوی کارگران مطالبه بازگشت به بخش خصوصی مطرح شده است؛ اتفاقاتی که حسن سبحانی آن را «خروجی مصیبت میل به خصوصی سازی» می‌نامد و معتقد است اجرای خصوصی سازی از اساس بر خشتی خام نهاده شد. او از تجربه نمایندگی خود در مجلس در سال ۱۳۸۶، همان زمان که قانون اصلاح قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ تصویب شد، یاد کرده و خاطره‌ای را بازگو می‌کند که نشان می‌دهد حتی برای مجموع واگذاری‌های در فهرست، ارزش ریالی محاسبه نشده بود. حسن سبحانی، استاد اقتصاد دانشگاه تهران، بخشی از دلایل افزایش نرخ ارز را مرتبط به اعمال نفوذ رسانه‌ای و عاملیت در بازار ارز از سوی سودبران اصلی جهش ارزی می‌داند؛ صادرکنندگانی که از رانت منابع طبیعی استفاده کرده و حالا دنبال تثبیت سود حداکثری هستند. او می‌گوید این قدرت پنهان، تورمی ۴۰ درصدی برای توده مردم به بار آورده و زمانی که دولت مشاهده‌گر است و نمی‌تواند جلوی تخلف ارزی آنها را بگیرد، من به‌عنوان یک معلم دانشگاه طبیعی است فکر کنم دولت خودش نیز ذی‌نفع است. او می‌گوید در چنین شرایطی مجلس باید تصمیم بگیرد؛ امروز اقتصاد ما به تصمیم‌های رادیکال نیاز دارد و باید بحث ملی‌سازی صنایع بزرگ مانند پتروشیمی‌ها که از منابع عمومی تجهیز می‌شوند، به صورت یک دستور کار جدی مطرح شود. به گفته سبحانی، ۳۰ سال زمان زیادی است تا متوجه شویم تنها دستاورد اقتصاد بازار آزاد برای ما، تورم متوسط سالانه ۱۹/۵ درصد است. نمی‌توانیم با فرافکنی مدام توجیهاتی از قبیل بخش خصوصی واقعی و بخش خصوصی غیرواقعی بیاوریم. اینها فرافکنی برای فراموشی اصل مسئله است؛ اینکه اقتصاد بازار آزاد برای اقتصاد ایران یک نسخه تقلیدی محکوم به شکست و با تاوان‌های سنگین است. استفاده از درآمد نفت، گاز و میعانات (رانت ثروت)، برداشت از حساب ذخیره ارزی و صندوق توسعه ملی (رانت پس‌انداز)، استقراض از بخش خصوصی داخلی و خارجی (رانت وام)، فروش امکانات و دارایی‌های کشور (رانت واگذاری)، توسعه درآمدهای اختصاصی (رانت قدرت) و مجوز افزایش قیمت‌ها (رانت انحصار)، شش رانتهی است که به اعتقاد سبحانی امروز اقتصاد ایران را گرفتار کرده است.

امسال اقتصاد ایران سال را با یک شوک بزرگ آغاز کرد؛ ناگهان و در اتفاقی بی‌سابقه، در یک فصل قیمت ارز به‌طور متوسط سه تا چهار برابر افزایش پیدا کرد و پول ملی نزدیک به ۴۰ درصد تضعیف شد. چه عوامل داخلی و بیرونی‌ای



بر افزایش نرخ ارز تأثیرگذار بود؟ آیا جهش یکباره نرخ ارز، بحرانی اقتصادی بود یا نشانه‌ای از بحران‌های پیشین که دیر یا زود اتفاق می‌افتاد؟

هر اتفاق اقتصادی به‌طور طبیعی وامدار شرایط جامعه است. در زمینه افزایش نرخ ارز نیز چند واقعیت وجود دارد که بدون در نظر گرفتن این واقعیت‌ها نمی‌توان چرایی نوسانات ارزی را تحلیل کرد. یکی رکود طولانی‌مدت در اقتصاد ایران که تولید را زمین‌گیر کرده است؛ حتی کسانی که قابلیت تولید مولد را داشتند، به دلیل نااطمینانی و نابرابری میان بخش صنعتی و تجاری، انگیزه تولید را ندارند. تجربه نشان داده است صاحبان پول بدون سرمایه‌گذاری مولد منفعی بیشتر از گروه سرمایه‌گذار برای تولید مولد به دست می‌آورند و ریسک کمتری هم متحمل می‌شوند. یک نظام بانکی بسیار ناسالم و به لحاظ تئوری عقب‌مانده، از طریق رقابت در جذب پول پولدارها که پرهیز دارم بگویم سرمایه‌داران و پیشنهاد نرخ‌های بهره بالاتر، در واقع این اعلام عمومی را کرده است که هرکس امکان قرض‌دادن پول دارد، با بازدهی بیشتر می‌تواند از سود پول خود کسب درآمد کند. همین یکی از منشأهای اصلی نقدینگی است. نقدینگی عبارت است از حجم پول رسمی و شبه‌پول که خود را در قالب سپرده‌های بلندمدت و بهره آن نشان می‌دهد. فضای رکودی، کاهش سرمایه‌گذاری و بی‌کاری، بستر مناسبی برای هر اتفاق اقتصادی است و امسال در مورد ارز و طلا خودش را نشان داد. نکته دوم، نداشتن بخش خصوصی مولد مسئولیت‌پذیر و پذیرش ریسک تولید است. هرچند معتقدم بخش خصوصی ایران می‌تواند مولد باشد، اما ترجیح داده به سمت فعالیت‌های غیرمولد حرکت کند؛ آن‌هم عمدتاً در بخش بازرگانی و تجاری. بنابراین صاحبان ارز، چه دولت و چه کسانی که از طریق صادرات واجد ارز هستند، علاقه‌مندند قیمت ارز را بالا ببرند. در نتیجه با دو گروه مواجه هستیم؛ گروهی که به دلیل رویکرد نظام بانکی در سنوات گذشته بدون هیچ زحمتی سودهای بالای ۲۰ درصد دریافت کرده‌اند و ریالی هم بابت مالیات پرداخت نکرده‌اند و مجموعه دیگر، عرضه‌کنندگان ارز که عمدتاً دولت و برخی بازرگانان عمده هستند. این دو عرضه‌کننده و تقاضاکننده مجموعه‌ای از افراد را نیز کنار خود دارند که لزوماً صاحبان ارز نیستند، اما بی‌کار هستند. آنها به‌عنوان عوامل این دو گروه رفتار می‌کنند و آنها را به منافع خود می‌رسانند و در برابر، کارمزدی دریافت می‌کنند. به این ترتیب کار جعلی به دست عناصری از همین دو گروه تقاضاکنندگان و عرضه‌کنندگان انجام می‌شود؛ تقاضاکنندگانی که با پول بادآورده بهره بانکی خود را تأمین کرده و عرضه‌کنندگانی که با پول نفت یا با ارز ناشی از انحصار خصوصی شده مانند پتروشیمی، فولاد و...، صاحب ارز شده‌اند.

آنها نه برای واردات کالا و خدمات بلکه برای سفته‌بازی و انتفاع بیشتر وارد معامله می‌شوند و توانسته‌اند در ساختن خبر و جریان جعلی در رسانه‌ها و شبکه‌های مجازی با استمرار نرخ‌ها را جابه‌جا کنند. ضعف فهم تئوریک رسانه‌ها موجب می‌شود اخبار رادیو و تلویزیون و مطبوعات همان نرخ را به‌عنوان نرخ ارز اعلام کنند بدون اینکه کسی بپرسد چقدر تقاضا در برابر چه میزان عرضه و در چه بستری وجود داشته که چنین نرخ رقم



خورده است. آنچه بستر رشد این مسائل است، می‌تواند کارگزار پخش همین خبر جعلی را نیز به وجود آورد. بنابراین من معتقدم از لحاظ اقتصادی بستر جهش ارز فراهم بود و به دلیل شکل‌گیری طمع کسب سود بدون انجام فعالیت تولیدی، هم عرضه‌کنندگان و هم تقاضاکنندگان ارز به سمت تشدید نوسانات ارزی حرکت کردند.

واکنش دولت و بانک مرکزی را نسبت به جهش یکباره ارز چطور ارزیابی می‌کنید؟ از فروردین ماه که نرخ ارز روند نزولی را آغاز کرد سیاست تک‌نرخي مطرح شد. به فاصله چند ماه بسته دوم سیاست ارزی و بازار ثانویه به اجرا درآمد. الان گفته شده نرخ ارز آزاد حذف شود؛ سیاست‌هایی که آزمون و خطایی تغییر کرد؛ در حالت کلی واکنش دولت به افزایش نرخ ارز را چطور ارزیابی می‌کنید؟

به لحاظ تاریخی همین یک‌ساله در بودجه ۹۶ وقتی رئیس کل بانک مرکزی از یکسان‌سازی نرخ ارز صحبت کرد، من نامه مفصلی منتشر کردم و گفتم تک‌نرخي کردن ارز اسم رمز گران‌شدن قیمت کالاهاست. بانک مرکزی را عامل اصلی این مقوله می‌شناسم. بانک مرکزی در هماهنگی با دولت این کار را انجام داده است؛ شواهد زیادی هم داریم که این ادعا را تأیید کند. در صحبت سخنگوی قوه قضائیه آمد یکی از کسانی که در اخلاص‌های اخیر (البته من نمی‌خواهم از واژه اخلاص استفاده کنم، بهتر است بگوییم در التهابات اخیر) نقش داشت، کسی است که در دوره افزایش نرخ ارز ابتدای دهه ۹۰ نیز حضور داشت و به دادگاه فراخوانده شده بود، با حمایت بانک مرکزی تبریته شد و بانک مرکزی هم این سخن سخنگوی قوه قضائیه را تکذیب نکرد. این اتفاق نشان‌دهنده این است که بانک مرکزی در بازار ارز دخالت می‌کند و زمانی که از تک‌نرخي شدن ارز صحبت می‌کند، تصمیم به بالابردن نرخ را عملیاتی می‌کند. از طرف دیگر مجموعه مشاوران اقتصادی دولت طیفی از اقتصاددانان وفادار رویکرد نئوکلاسیکی در اقتصاد هستند که این‌گونه یاد گرفته‌اند که؛ قیمت کالاها را عرضه و تقاضا باید تعیین کند، ارز هم که یک کالا است؛ قیمتش را عرضه و تقاضا باید تعیین کند.

در شرایط تحریم، در شرایط صلح و در شرایط جنگ یک حرف را تکرار می‌کنند. این تفکر از محل‌های مختلف قابل سؤال است. به عنوان مثال عرضه و تقاضا اگر قرار است قیمت ارز را مشخص کند، این سؤال را باید بپرسیم که تقاضا به چه منظوری؟ عرضه به چه منظوری؟ آیا می‌توان فقط با تقاضا برای سفته‌بازی و نه تقاضا برای واردات کالاها اساسی و مواد اولیه و کارخانه‌ای به یک نرخ رسید و آن را به یک اقتصاد ملی تسری داد و نام آن را اقتصاد آزاد گذاشت؟ تا آنجا که ما متوجه می‌شویم، تئوری‌ها در بستر شرایط معنا دارند. این تفکر دهه‌های طولانی است که در اقتصاد ایران کار می‌کند و در این دولت هم به شدت فزونی یافته است. به نظر من این تفکر بازارآزادی پشتیبان نظری میل به یکسان‌سازی نرخ ارز، در میان مشاوران اقتصادی دولت است. من پنهان نمی‌کنم؛ آنها به وسیله طیف زیادی از استادان دانشگاهی همان نحله فکری را تدریس می‌کنند و در روزنامه‌ها افکارشان ترویج می‌شود و پشتیبانی می‌شوند. بنابراین از نظر تئوریک ما در حقیقت می‌فهمیم کسانی که مشاور



اقتصادی هستند، بر اجرای چنین تفکری اصرار دارند، مگر اینکه بگوییم کسی حرف مشاوران را گوش نمی‌کند که در این صورت اساساً مشاور بودن معنایی ندارد. به هر حال با نهایت احترام برای مولدان اقتصادی، مجمعی که از مجموعه تجار، بازرگانان و کشاورزان ایران تحت عنوان اتاق بازرگانی نمایندگی می‌کند، امروز تا پستوهای مهم کشور نفوذ دارند، با توجه به سنگینی بخش بازرگانی و تجارت در مجموعه بخش خصوصی ایران تحقیقا در افزایش نرخ ارز به واسطه اینکه مشمول ارز دریافتی حاصل از صادرات می‌شوند، تأثیرگذار بوده‌اند.

دارندگان ارز از برندگان و متقاضیان ارز از بازندگان این پروسه همواره مورد بحث و جست‌وجو بوده‌اند. در اقتصاد ایران دولت و صادرکنندگان از دارندگان ارز محسوب می‌شوند و تولیدکنندگان از متقاضیان عمده آن هستند. بنابراین بدون تردید همواره دولت‌ها، تجار و بازرگانان از یکسان‌سازی نرخ ارز منتفع شده و می‌شوند. به لحاظ تحقیق میدانی هم، می‌توان به وضوح و خیلی صریح متوجه این نکته و خاستگاه طبقاتی کسانی شد که به‌طور مستمر از ضرورت یکسان‌سازی نرخ ارز می‌گویند و در اقتصاد سیاسی ایران به‌خاطر جایگاه‌هایی که دارند می‌توانند این مطلوب خود را تبدیل به احکام قانونی یا مصوبه دولت کنند. لاقلاً تاکنون تولیدکنندگان در اقتصاد ایران از این حیث طرفی نیست‌اند و بهره‌ای نبرده‌اند. پیگیری یکسان‌سازی نرخ ارز که به‌معنای افزایش ارزش ارز خارجی در قبال ریال ایران بوده و هست، همواره به نفع دولت و تجار و به ضرر تولیدکنندگان عمل کرده است. نظیر این واقعیت‌ها اقتصاد ایران را تا حدود زیادی به اقتصاد دلاری بدل کرده و همگان تلویحی یا تصریحی پذیرفته‌اند که با نوسان اندکی در نرخ ارز و در رأس آنها دلار آمریکا قیمت همه کالاها و خدمات متناسب با آن نوسان، مشمول تغییر می‌شود. بنابراین در اقتصاد سیاسی ایران ادعا یا طرفداری و در مواردی اجرای موقتی یکسان‌سازی نرخ ارز مقوله‌ای است که همواره اقشار و طبقاتی با تمسک به آن در جست‌وجوی منافع و رانت‌های حاصل از آن بوده‌اند و هستند هرچند مقاصد خود را در پوشش دفاع از اقتصاد و بازار آزاد و همانند کشورهای پیشرفته پیگیری کنند و در این ارتباط متأسفانه همواره از عمده اقتصاددانان، به‌عنوان پشتیبانان توجیه‌کننده تئوریک منویات خود و از برخی از مقامات سیاسی و تصمیم‌گیر در مجلس و دولت به‌عنوان سربازان خط مقدم پیشبرد ذهنیات خود به‌گونه‌ای استفاده کرده‌اند که موفق شده‌اند منافع پارلمان‌های خصوصی در مقیاس‌های بزرگ و کوچک را تا میز تصمیم‌گیری‌های کلیدی و مؤثر تعقیب کنند.

در اقتصاد سیاسی ایران کسانی که صاحبان ارز هستند، در نظام تصمیم‌گیری حضور و نفوذ دارند و به‌لحاظ تئوریک تقاضای آنها از طریق مشاوران اقتصادی تأیید می‌شود، بنابراین دلیلی ندارد که دولت‌ها خودشان به‌دنبال افزایش نرخ ارز نباشند. پس چه انتظاری می‌توان داشت که دولت سیاست‌های متعددی در یک دوره نداشته باشد. سیاست‌های دولت کاملاً مشخص است، کسانی که اکنون در دولت مشغول به فعالیت و تصمیم‌گیری‌اند، یک روز و دو روز نبوده که در صحنه اقتصادی و سیاسی ایران ظاهر شده‌اند، عمده آنها برای چندین دهه یا وزیر بودند، یا نماینده مجلس یا اینکه هم وزیری و هم نمایندگی مجلس را در کارنامه خود داشته



و سیاست‌های ثابتی را که پی گرفته‌اند، می‌توان از میان سخنان و برنامه‌های عملیاتی‌شان جست‌وجو کرد. سیاست آنها همان رهاکردن نرخ و تعیین آن در بازار آزاد بوده اما علت اینکه چند سیاست از آنها دیده شده این است که، امروز در معرض اداره کشور هستند و باید پاسخ‌گوی نابسامانی‌های اقتصادی باشند. یک تفکر اقتصادی دارند، آن را اجرا می‌کنند اما می‌بینند در عمل جواب نمی‌دهد؛ نرخ‌ها افزایش پیدا می‌کند و بعد می‌گویند آن را در نرخ چهارهزارو ۲۰۰ تومان تثبیت کنیم، باز هم شکست می‌خورند و نرخ کالاها و ارز آزاد افزایش پیدا می‌کند. جلوتر می‌روند، متوجه می‌شوند از لحاظ تئوریک مشکل دارد، می‌گویند بازار ثانویه ایجاد می‌کنیم. باز هم دردی را درمان نمی‌کند، صحبت از حذف نرخ ارز آزاد به میان می‌آورند. این همه تغییر و آشفته‌گی سیاستی که در ماه‌های اخیر شاهد آن بودیم، باز هم تکرار خواهد شد. این تعدد سیاست ناشی از غلط دیدن مسئله است. وگرنه مجموعه افراد بر سرکار، همواره بر همان آزاد بودن نرخ ارز تأکید دارند و استدلالشان این است که اگر نرخ ارز بالا برود، صادرات ما افزایش و واردات کاهش پیدا می‌کند. اما تجربه چندین دهه اقتصاد ایران نشان می‌دهد، چون در اقتصاد دچار رکود هستیم و بخش تولید بسیار نحیف است، هر قدر هم ارزش پول ملی را پایین بیاوریم، چیزی برای صادرات نداریم. حتی فرض کنیم، اقتصاد تحریم هم نباشد، کما اینکه تحریم مختص سال‌های محدودی بوده اما اکنون متوسط رشد صادرات غیرنفتی سالانه و کاهش ارزش پول را مشاهده کنید، اصلاً تناسبی با یکدیگر ندارند. اقتصادهایی ارزش پول ملی خود را پایین آورده‌اند که با تولید وسیع پشتیبانی می‌شدند. مثلاً آمریکا زمانی که ارزش دلار را در برابر یورو پایین می‌آورد، سیل صادرات از حوزه یورو به دلار سرازیر می‌شود و منفعتش را کسب می‌کنند. نوسانات قیمت ارز و کاهش ارزش پول ملی فقط به ضرر تولید ملی است و تولیدکننده ناگزیر است که وارد کند. ما حدود ۶۰ میلیارد دلار حداکثر واردات داریم، حدود ۶۵ درصد از این حجم واردات صرف واردات مواد اولیه و کارخانه‌ای شده، یعنی تولید داخلی تا حد زیادی وابسته به آن واردات است؛ بنابراین زمانی که هزینه واردات افزایش پیدا می‌کند، کالاهای داخلی هم گران می‌شوند و به این رکود بیشتر دامن زده می‌شود.

درباره صادرکنندگان غیرنفتی صحبت کردید. از ابتدای افزایش نرخ ارز این بخش مقاومت زیادی در برابر عرضه ارز حاصل از صادرات خود به دولت دارند. نه سیاست‌های تشویقی مانند ارز سه‌هزارو ۸۰۰ تومانی یارانه‌ای تأمین خوراک و نه تعیین نرخ توافقی در بازار ثانویه هیچ‌کدام نتوانستند مانعی بر تخلف ارزی صادرکنندگان محصولات پتروشیمی، فولاد و سیمان شوند. حالا با گذشت هشت ماه از این اتفاقات رئیس بانک مرکزی می‌گوید از حجم ۲۷ میلیارد دلاری صادرات امسال فقط هفت میلیارد دلار آن به اقتصاد ایران بازگشته است. چرا دولت نتوانسته این شرکت‌ها را وادار به ایفای تعهدات خود کند و باتوجه به اینکه کسب سود حداکثری این بخش در افزایش نرخ ارز بوده، آیا در تعیین نرخ‌ها و روند صعودی آن نقش داشته‌اند؟

این ماجرا هم به‌نوعی تأییدکننده همان تفکری است که در صحبت‌های قبلی به آن اشاره کردم. در اقتصاد ایران



بخش خصوصی یا شبه خصوصی اساساً به دنبال فعالیت مولد نیست. یک مورد آن را به عنوان پایلوت در نظر بگیریم، صنایع پتروشیمی‌ها در برنامه دوم و سوم توسعه با مبالغ بسیار ارزان قیمت ساخته شدند، از حقوق گمرکی معاف بودند و تا مدت‌ها معافیت مالیاتی صادرات داشتند و یک مجموعه بسیار شیک و مدرن تأسیس شد. بعدها، من می‌گویم عارضه مصیبت میل به خصوصی کردن، باعث شد که اینها به سمت خصوصی کردن بروند و خصوصی شد. عرضم این است که اگر مجموعه‌ای که صاحب اینها شدند و به تحقیق با یک درصد کمی به صورت نقدی خریدند و بقیه را به صورت اقساط پرداخت کردند، وقتی در مواردی مانند اکنون که مقاومت در برابر عرضه ارز مقاومت توده مردم را می‌شکند در مقایسه با دلار ۷۵ درصد ارزش پولشان پایین آمده است، مجلس باید اقدام کند و این صنایع را دوباره ملی کنند چرا عده‌ای تأسیسات با تکنولوژی بالا بگیرند و افزایش سود خود را با فشار معیشتی بر مردم ایجاد کنند. اگر این کار انجام شود خیلی‌ها رفتارشان متفاوت خواهد شد. حاکمیت باید در مواردی تصمیم‌های رادیکال بگیرد. اگر چنین اقدامی انجام نشود، من به عنوان یک معلم ساده دانشگاهی یا هر فرد دیگری از جامعه طبیعی است که فکر کنیم در سود اینها شریک است که چنین تصمیم‌هایی نمی‌گیرد. شرکت‌های دولتی هم از همین مقوله هستند، ما که نمی‌توانیم همه را به زندان بیفکنیم؛ چیزی که به آنها داده شده است با این بهانه که اگر بخش خصوصی وارد اقتصاد شود به نفع اقتصاد ملی است، امروز که می‌بینیم جریانی خلاف این تفکر در اقتصاد ساری است، باید از آن فاصله بگیریم.

بحث ملی کردن صنایع را مطرح کردید. اتفاق‌های اخیر نشان می‌دهد به جز صنایع بزرگی مانند پتروشیمی‌ها واحدهای تولیدی واگذار شده به بخش خصوصی هم با مشکلات بسیاری روبه‌رو شده‌اند. نمونه‌های آن را در ماجرای شرکت نیشکر هفت تپه و شرکت هپکو و گروه ملی فولاد اهواز شاهد هستیم. بسیاری معتقد هستند که در این واحدهای تولیدی خصوصی‌سازی «واقعی» اتفاق نیفتاده است؛ به همین دلیل واگذاری آنها عملاً در خط تولید و بهره‌وری این بنگاه‌ها با شکست مواجه شد؛ اما از سوی کارگران این شرکت‌ها صراحتاً مطالبه بازگشت به بخش دولتی مطرح است؟

نمی‌توان گفت خصوصی‌سازی واقعی اتفاق نیفتاده است و با چنین ساده‌سازی‌هایی وجود معضلات را توجیه کرد. درباره هدفمندسازی یارانه‌ها هم همین بحث‌ها مطرح بود. از یک سال قبل از هدفمندی امثال این حقیر گفتند هدفمند نشدن علت مشکلات ما نیست و نباید سراغ آن برویم. بعد که عارضه‌های آن پدیدار شد، گفتند اجرا غلط بوده است. این نوع استدلال کاملاً پنهان کردن مسئله اصلی است. ما در خصوصی‌سازی تقلید کردیم؛ ولی تفاوت نهادی جامعه مقلد از جامعه‌ای را که مورد تقلید ما بود که می‌تواند ۲۰۰ سال شکاف پیشرفت باشد، ندیدیم. خصوصی‌سازی از مظاهر اقتصادهای به شدت سرمایه‌داری بود. در این کشورها به ضرورت به یک بخش خصوصی مولد و ریسک‌پذیر واگذار شد؛ اما فقط نفس واگذاری را برداشت کردیم و در اقتصادی که تحمل ریسک‌پذیری ندارد، گفتیم همه چیز را می‌خواهیم واگذار کنیم. نباید انتظار داشته باشیم بیش از آنچه دارد رخ



می‌دهد، در صحنه عمل دیده شود. آنچه من واقعا با سختی در هنگام بررسی لایحه دولت برای اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی در سال ۱۳۸۶ در مخالفت با آن لایحه صحبت کردم و از لحاظ سیاسی این مخالفت برای من بسیار هم هزینه داشت، این بود که جامعه برای خصوصی‌شدن فعالیت‌های دولتی احتیاج به نهادهایی دارد که بتواند اینها را اداره کند؛ اما ما فاقد این نهادها هستیم. در همان قانون من تجربه کردم و در کتاب خاطرات مجلسم نیز نوشته‌ام، در مجمع تشخیص مصلحت نظام زمانی که می‌خواست اجرای خصوصی‌سازی به رأی گذاشته شود، من اجازه گرفتم و یک سؤال مطرح کردم. اینکه حجم مجموع واگذاری‌ها چقدر است؟ آقای هاشمی‌رفسنجانی از وزیر وقت پرسیدند برای چه مبلغی داریم تصمیم می‌گیریم. شما توجه کنید که لایحه در مرحله رأی‌گیری بود و اگر من نمی‌پرسیدم، به رأی گذاشته شده بود. وزیر وقت گفتند، باید سؤال کنند. رفت و بعد از انجام یک تماس تلفنی بازگشت و گفت می‌گویند ۵۰۰ هزار میلیارد تومان. بعدها لایحه آن به مجلس آمد و وزیر اقتصاد وقت گفت مجموع شرکت‌هایی که می‌خواهیم واگذار کنیم، به ارزش ۱۵۰ هزار میلیارد تومان است. من معتقدم هم آن ۵۰۰ هزار میلیارد تومان و هم این ۱۵۰ هزار میلیارد تومان هر دو بی‌پایه بود. در همان قانون ماده‌ای تصویب شد که دولت موظف است از خارج سالانه ۱۰ میلیارد دلار اعتبار به مدت هفت سال برای کمک به افرادی که می‌خواهند سهام شرکت را بخرند، دریافت کند. خب من می‌گفتم مگر نه اینکه شما می‌گویید بخش خصوصی ما توانمند است و باید وارد اقتصاد شود؛ پس چرا برای واگذاری اقتصاد به این بخش می‌خواهید از خارج پول قرض کنید؟ به این پرسش هرگز پاسخی داده نشد و به همین منوال کار ادامه پیدا کرد. کسی که پول داشته باشد، معلوم نبود کجاست و کسی هم که بر این واگذاری نظارت کند، وجود نداشت. نتیجه این روند، امروز چیست. شرکت نیشکر هفت‌تپه به کسانی واگذار می‌شود که اصلا تجربه و دانش و آگاهی برای این کار ندارند و کارگر این شرکت هم می‌بیند که طبیعی‌ترین حقیقت را که همان دستمزد است، دریافت نمی‌کند. به نظر من ما باید انتظار گسترده‌شدن اتفاقات این‌چنینی را در بنگاه‌های تولیدی دیگر نیز داشته باشیم؛ چراکه خصوصی‌سازی با خشت خام در اقتصاد ایران بنا شده و ترمیم و حرف از خصوصی‌سازی واقعی و غیرواقعی در این شرایط بدون پایه و مبناست. ما در مسئله اصلی با مشکل مواجه هستیم، نسخه کشورهای سرمایه‌دارانه را در اقتصاد می‌خواهیم اجرا کنیم که جز فشار بیشتر بر افراد طبقات پایین و سودآوری میلیاردی برای عده محدودی هیچ ثمر دیگری ندارد.

بازمی‌گردم به صحبت اولیه‌تان. شما در بین صحبت‌هایتان درباره آشفتگی نظام بانکی از واژه عقب‌ماندگی استفاده کردید و اینکه دارایی بانک‌ها به سمت فعالیت‌های غیرمولد و عمدتا بازرگانی و تجاری هدایت شده است. همین نرخ‌های بالای بانکی و پدیده مؤسسات مالی و اعتباری در دهه‌های اخیر منجر به افزایش حجم نقدینگی به طور متوسط سالانه بالای ۲۰ درصد است و البته عمده این نقدینگی نه پول پر قدرت؛ بلکه شبه پول است. بانک مرکزی بعد از ماجرای مؤسسات مالی و اعتباری برای جبران تخلف آن خط اعتباری ۳۰ هزار میلیارد تومانی تعریف کرد؛ یعنی با منابع عمومی تک تک مردم خسارت اینها جبران شود. املاک و دارایی‌هایی هم در این ماجرا تحت رهن بانک مرکزی



درآمده است. درباره بانک‌ها هم مشکل عدم کفایت سرمایه وجود دارد و سهم بالای آنها در بخش مستغلات. چنین نظام بانکی چقدر همان اقتصاد غیرمولد را تقویت می‌کند؟

تفکری که دنبال درآمد از کارهای غیرمولد است، اتفاقاً خود را به خوبی در بخش بانک و بیمه نشان داده است؛ درحالی که در بنگاه‌های بزرگ اثری از تأسیس واحد تولیدی نمی‌بینید؛ اما حدود ۲۰ بانک تجاری و ۴۰ بیمه ایجاد شده است. براساس فهم اقتصادی به‌ویژه بعد از بحران ۲۰۰۸ آمریکا اقتصاددانان زیادی به این قائل هستند که هرکس اجازه تأسیس بانک یا شبه‌بانک گرفت، احتیاج ندارد پول خلق کند.

پول دولت که پس‌انداز می‌شود بر اساس ضریبی از هر یک واحد پول چهار تا پنج برابر می‌شود پول بانکی خلق کرد، ولی در دهه اخیر می‌گویند اصلاً لازم نیست اسکناس سکه‌ای ذخیره شود، بانکدار از هیچ پول خلق می‌کند. می‌گوید ما به شما وام می‌دهیم، اما شما همین وام را پس‌انداز کن. پول چیست؟ همان عددی که در دفترچه شما نوشته می‌شود و شما اسکناسی به چشم نمی‌بینید. هیچ کارخانه‌ای چنین امتیازی ندارد و باید مواد اولیه و تکنولوژی داشته باشد، اما در کشور ما بانک‌ها از هیچ پول خلق می‌کنند. باید صادقانه دو طرف ماجرا را دید؛ مردمی که نرخ‌های بهره بالا را گرفتند و هیچ نپرسیدند یک مؤسسه و بانک چطور می‌تواند این همه سود بدهد، اما به‌رحال اطلاعات حقوقی جامعه ما پایین است.

اما پرونده مؤسسه ثامن الحجج نشان داد کسانی که سودهای بالا دریافت می‌کردند کسانی بودند که رابطه نزدیکی با هیئت‌مدیره داشتند یا اینکه تبلیغات این مؤسسات قدرت تشخیص مردم را محدود کرده بود و مردم به تبلیغات رسمی اعتماد کرده بودند.

به‌رحال ما باید به مردم ضمن همدردی و دفاع از حقشان یاد هم بدهیم که هر جا مغازه‌ای باز شد اعتماد نکنند. حاکمیت هم از سوی دیگر چون بی‌نظمی پولی به سرعت پخش می‌شود ناچار شد ورود پیدا کند. انصافاً اگر کسانی که سودهای بسیار بالا دریافت می‌کردند، حاکمیت نباید از جیب مردم خسارت آنها را پرداخت می‌کرد، اما به دلایل حیثیتی حاکمیت‌ها ورود پیدا کرده، اما قطعاً منجر به افزایش پایه پولی و تورم بالا شد. مالیاتی است که مردم به صورت دیگر دارند پرداخت می‌کنند به قیمت فقدان نظارت دولت، توده مردم باید تاوان این بی‌نظارتی را پرداخت کند و دیدگاهش نسبت به حاکمیت هم سست‌تر می‌شود.

بعد از تکانه ارزی و وضع تحریم‌ها ما شاهد روند نزولی تورم، آن هم به صورت بسیار شتابان هستیم. طبق آخرین آمار، نرخ تورم نقطه‌به‌نقطه به ۴۰ درصد رسیده است. با توجه به شرایط اجتماعی و رکود عمیق بخش‌های اقتصادی



مردم توان کشش و تاب آوری در برابر این نرخ‌های تورم را ندارند. شما چه چشم‌اندازی را برای این فشارهای معیشتی متصور هستید. آیا دولت در شرایط کنونی ابزارهای لازم برای مهار تورم را دارد؟

متأسفانه شرایط خوبی را نمی‌توان متصور شد، هرچند من نمی‌توانم به دلایل مختلف از نرخ برآوردی صحبت کنم. ممکن است از این به بعد به دلیل کمبود ارز این نرخ بالاتر هم برود و از طرف دیگر با افزایش نرخ تورم و گران شدن زندگی مردم دولت و بخش خصوصی ناگزیر باشند تغییراتی در نرخ دستمزدها انجام دهند. از لحاظ اخلاقی و اجتماعی هم باید بخشی از تورم جبران شود، اما از سویی افزایش دستمزد و افزایش قیمت واردات دلار تکان خورده به منزله تشدید تورم است. مجاری حرکتان باز هم به سمت افزایش تورم خواهد بود. باید در مورد کالاهای اساسی و مواد اولیه تصمیم‌های متفاوتی گرفته شود، اما در کل واقعیت این است که بستر فعلی مستعد تحقق نرخ‌های تورم بسیار بالاتر خواهد بود.

در همین روزهای اخیر دولت، بودجه ۹۸ را باید تحویل مجلس دهد و زمزمه‌های کاهش هزینه‌های جاری مطرح است. با توجه به تنگنای مالی دولت به نظر می‌رسد چاره‌ای جز این هم نیست، منتها تجربه نشان داده است دولت در برابر کاهش هزینه‌های جاری نالازم ناتوان است و همواره صرفه‌جویی در هزینه‌های جاری به معنای ناتوانی در پرداخت حقوق و دستمزد و تنگ کردن دایره بودجه خدمات عمومی و خصوصاً بهداشت، درمان و آموزش است. چنین بودجه‌ای در روزهایی که مردم با فشار تورمی هم روبه‌رو هستند، تا چه حد به فشارهای معیشتی دامن می‌زند؟

داستان بودجه داستان یک کت مندرس برخوردار از وصله‌پینه‌های بسیاری است که انصافاً وقت و زمان برای وصله‌پینه‌های دیگر اتلاف منابع است. باید این کت را از تن درآورد و به دور انداخت. به دلیل تحریم، ما درآمدهای کمتری از نفت خواهیم داشت، اما این نباید به معنای رقم‌زدن به اعداد بودجه باشد. ما همواره با چنین شوک‌هایی همراه بوده‌ایم، حالا در سال‌هایی این فشار سنگین‌تر بوده است. اصولاً این بودجه ویژگی‌هایی دارد که نمی‌توان به فکر ترمیم سطحی آن بود. ما سال گذشته ۷۰ هزار میلیارد تومان کسری عملیاتی داشتیم و در این دولت این کسری بسیار بیشتر شده است و ادامه این وضعیت ما را به رقم صد هزار میلیارد تومان کسری عملیاتی می‌رساند. باید یک تفکر دیگر در بودجه‌نویسی وارد شود و گرنه ما خوب بلد هستیم هرگاه پول کم آوردیم یا یک دستور کتبی به سراغ صندوق توسعه ملی برویم و بودجه طرح‌های عمرانی را کاهش دهیم. این راه‌های در رو را سال‌هاست داریم استفاده می‌کنیم. باید به سمت اصلاحات اساسی بودجه حرکت کنیم. از یک طرف، انبوه قوانین و مقررات مالی نامرتب و سریالی، هزینه‌های دولت را افزایش می‌دهند، از سوی دیگر اقتصاد دلاری شده، با سازوکاری که در خصوص تعیین نرخ ارز از سوی برندگان منافع یکسان‌سازی آن به جامعه القا شده است، شیوه‌هایی را برای تأمین منابع، نهادینه کرده. به این امید که تا آنجا که ممکن است برخی از هزینه‌های رو به تزاید در بودجه را پوشش دهد، اما چون سرعت افزایش هزینه‌ها به مراتب بیشتر از سرعت



افزایش تأمین منابع است مشکلات بودجه دولت در گذر زمان بیشتر و بیشتر شده، تا آنجا که در حال حاضر تقریباً به بن‌بست رسیده است. درآمدهای اختصاصی که در بودجه ایران وجود دارد، اکثریت به اتفاقش از جنس درآمد عمومی است، دلیلی ندارد به برخی دستگاه تحت عنوان درآمد اختصاصی امکان برداشت بیشتر بدهیم و قدرت‌های ذی‌نفوذ این دستگاه‌ها بیشتر از آن منفعت ببرند. صدها حکم وجود دارد که کسی به سراغ آنها نمی‌رود، اما دولت سریعاً از برخی از آنها استفاده می‌کند؛ مثلاً فروش اوراق مشارکت، قرض از مردم برای اداره کشور است.

دولت به راحتی در مبالغ سنگین از این ابزار استفاده می‌کند. ما در یک چاه مدام بیشتر فرو می‌رویم. سند بودجه یک سند سیاست‌گذاری برای دخل و خرج دولت و اقتصاد ملی است، ما با این نرخ ارز که یکی از کارکردهایش توجیه نمایندگان مجلس است که قیمت حامل‌های انرژی است، داریم همان بخش تولید مولد را هم ضعیف می‌کنیم. دولتی‌ها همیشه به مجلس می‌گویند سال گذشته قیمت یک لیتر بنزین در ترکیه یک دلار بوده و قیمت دلار سه هزار و ۳۰۰ تومان بوده است، حالا که قیمت دلار بالا رفته، نمی‌توانیم بنزین را با همان قیمت سابق عرضه کنیم. مجلسی‌ها هم همواره کوتاه می‌آیند. در حالی که این نکته را در نظر نمی‌گیرند که چه کسی، چگونه قیمت دلار را افزایش داد؟ و چه عواملی باعث این موضوع شد؟ وقتی موعد تصویب بودجه نزدیک می‌شود، مقامات بانک مرکزی از یکسان‌سازی نرخ ارز سخن می‌گویند. در اقتصاد ما یکسان‌سازی نرخ ارز به مفهوم افزایش نرخ ارز است زیرا شرایط ما طوری است که عرضه خیلی نمی‌تواند افزایش یابد. بنابراین به نظر من یکسان‌سازی نرخ ارز، زمینه افزایش قیمت ارز است. التهاباتی در بازار به وجود می‌آید که نمی‌خواهم بگویم کارگزاران این التهابات، چه کسانی هستند. می‌توانم واضح‌تر در این باره بگویم اما شاید ضرورت پیدا نکند. نمی‌خواهم بگویم فقط دولت یا سایرین در این مسئله دست دارند. گفته می‌شود قیمت ارز می‌خواهد یکسان شود. اما یکسانی ارز به سمت بالا نرفتن است.

به طور خلاصه بگوییم، سند بودجه باید در قالب چند صفحه بگوید برای تعریف وظایف دستگاه‌ها چقدر نیاز به بودجه است اما ما امروز در بودجه با حجم گسترده تبصره روبه‌رو هستیم که دیگر نمایندگان حتی وقت بررسی آن را پیدا نمی‌کنند. اتفاقی که افتاده، این است که هر مدل بودجه‌ای که دولت به مجلس ارائه کند، غیرقانونی نیست و مجلس نیز هرگونه آن را تصویب کند، باز غیرقانونی نیست. اقتصاد ایران و به‌ویژه در بودجه اقتصاد ایران با شش رانت مواجه است: استفاده از درآمد نفت و گاز و میعانات (رانت ثروت)، برداشت از حساب ذخیره ارزی یا صندوق توسعه ملی (رانت پس‌انداز)، استقراض از بخش خصوصی داخلی و خارجی (رانت وام)، فروش امکانات و دارایی‌های کشور (رانت واگذاری)، توسعه درآمدهای اختصاصی (رانت قدرت) و مجوز افزایش قیمت‌ها (رانت انحصار). ضمن اینکه بانک‌های عامل که عمدتاً خصوصی هستند، از مهم‌ترین نهادهایی تلقی شده‌اند که از طریق بودجه عمومی دولت مورد حمایت و پشتیبانی قرار می‌گیرند. آنها از رانت بانک‌بودن استفاده می‌کنند و



دولت و در صورت تصویب لایحه، مجلس آنها را بهره‌مند از رانتی می‌کند که هیچ بخش دیگری از طبقات و اصناف این ملت حتی نمی‌تواند بهره‌مندی از آن را برای خویش تصور کنند. تزریق 32 هزار و ۴۰۰ میلیارد تومان پول به منابع بانک‌های خصوصی برای اعطای تسهیلات به متقاضیان طرح‌های تولیدی و اشتغال‌زا به این معنی است که دولت به بانک‌ها سرمایه می‌دهد تا با نرخ‌های سود بانکی که به اذعان مقامات مسئول، بعضاً از مقررات بانک مرکزی تبعیت نمی‌کنند، به گروه‌های متقاضی سرمایه‌گذاری تسهیلات بدهند و سود خود را هم تضمین شده از محل دریافتی از سرمایه‌گذاران و همان وجوه مربوط به افزایش قیمت حامل‌های انرژی (وجوه داده شده) دریافت کنند.

تحریم‌های حداکثری آمریکا علیه ایران وضع شده و از سویی اروپا اعلام کرده است در برجام خواهد ماند و قول‌های همکاری مبنی بر راه‌اندازی کانال‌های مالی خارج از سلطه دلار داده است. ایران این بار در مواجهه با تحریم‌ها با چه گریزگاه‌هایی روبه‌روست؟

یکی اقدامات دیگران است، یکی هم ابزارهایی است که خود ایران باید به کار ببرد. هرگونه اقدامی از سوی اروپا می‌تواند سختی تحریم را تقلیل دهد و باید به طور جد آن را پیگیری کنیم اما مسئله این است که صبر کنیم این تعاملات به سرانجام برسد. من معتقدم باید یک حدی برای حل‌نشدن و عدم همکاری اروپایی در نظر بگیریم اما در همین حین به سمت بهبود روابط تجاری با اروپا حرکت کنیم. بنابراین من با تعامل اروپا و دیگر کشورها موافق هستم و بر آن تأکید می‌کنم اما محدود کردن همه‌چیز به این تعاملات را در شرایط فعلی درست نمی‌دانم.

با توجه به تحولات اقتصادی امسال و فشارهای تورمی و معیشتی حاصل از آنچه سیاست‌های حمایتی را توصیه می‌کنید، اکنون در تیم اقتصادی دولت کسانی مانند مسعود نیلی و عباس آخوندی که به نوعی نمایندگان حامی سیاست بازار آزاد بودند، از دولت رفته‌اند و افراد وابسته به این جریان فکری معتقدند دولت با کنار گذاشتن این افراد می‌خواهد به سمت اقتصاد کوپنی حرکت کند. از سوی دیگر، اقتصاددانان نهادگرا می‌گویند دولت در میان مشاورانش جایی برای این جریان هم باز نکرده است و دیگر جریان‌های فکری هم که اساساً جایی در دولت ندارند. در چنین شرایطی فکر می‌کنید دولت سیاست واحدی را پیگیری می‌کند؟ در مواجهه با بحران‌های اقتصادی به سمت سیاست‌های حمایتی فراگیر رفته یا با آزادسازی نرخ‌ها پوشش حمایتی اندکی برای افراد طبقات پایین ایجاد کرده اما همان سیاست بازار آزاد را پیگیری خواهد کرد؟

دولت ناگزیر است از فشار زیادی از مردم در شرایط فعلی حمایت کند اما آنچه در این ارتباط مهم است، این است که دولت به دلیل اینکه متأثر از اقتصاددانان بازار آزاد است، در شیوه‌های اجرای سیاست‌های حمایتی تعلل نکند. اگر به این نتیجه رسیده‌ایم که باید از فشار پایین حمایت نقدی کنیم، این تصمیم را با توجیهاتی مانند کارت هوشمند یا انگ‌زنی اقتصاد کوپنی زمان را هدر ندهیم. افرادی که از تفکر نئوکلاسیکی صحبت می‌کنند،



نشان می‌دهد حتی از همان تفکر هم چیز زیادی نمی‌دانند چرا که کسانی که این سیاست‌ها را مطرح کردند، در دهه‌های بعد در نظریات خود بازنگری کردند اما ما هنوز داریم همان حرف اول آنها را طوطی‌وار می‌گوییم و اجرا می‌کنیم. خب، ۳۰ سال است این سیاست‌ها در اقتصاد ایران در حال اجراست، نمی‌توان مدام گفت نه درست اجرا نشده است. یک بار هم باید اساسی به این نکته بیندیشیم که اقتصاد آزاد در مختصات اقتصاد ایران کار نمی‌کند، فلج است اما به قیمت سالانه ۵/۱۹ درصد تورم اصرار به اجرای سیاست‌های آزادسازی داریم. پیشگامان توسعه بعد از جنگ جهانی دوم در دهه ۷۰ در سخنرانی‌های بانک جهانی اعلام کردند ما در نظریات خود تجدیدنظر می‌کنیم. این نشانه رشد انسان است. اقتصادی که ۳۰ سال است مشاوران اقتصادی طرفدار بازار آزاد داشته، نمی‌شود فقط در زمان‌هایی که به تنگنا برمی‌خورد، بگوید از اقتصاددانان جریان‌های فکری دیگر و در ایران نهادگرایی استفاده کنیم. هرچند همین الان این دعوت هم به عمل نیامده است. به جای اینکه مسئولیت افکار و عملکردمان را بپذیریم، نمی‌توانیم فقط با فرافکنی پاسخ نقدها را بدهیم و بگوییم نگذاشتند ما درست اجرا کنیم. ۳۰ سال زمان زیادی است که متوجه شویم سیاست‌های بازار آزاد مناسب اقتصاد کشور ما نیست و تاوان این شکست را مرتب بر گرده مردم تحمیل کنیم.

منبع: روزنامه شرق ۱۳۹۷/۰۹/۱۹